

آموزش مقدماتی خواندن و درک مطلب

متون زبان انگلیسی

همراه با ترجمه و معادل انگلیسی - فارسی واژگان و نکته های دستوری

تدوین و ترجمه

دکتر محمد آدروش

ویرایش

زهرا داود پور

کلیه حقوق و عواید این اثر به " خانه امید یتیمان " موسسه خیریه حضرت فاطمه زهرا (س) اهدا شده است.

Timidity



Rabbits are **among** the most timid of animals.

The rabbits of a **colony** once had a meeting to **discuss** this **trait** of theirs.

They came to the **conclusion** that as their **fearness** would never leave them, they were **doomed** to a **miserable existence** and it would be better to **drown** themselves and end their **misery** once and for all.

Accordingly, they began to **move** towards a large **lake**.

When the **frogs** in the lake saw the large number of rabbits **approaching**, they were filled with fear and made for the **deepest** part of the lake.

Seeing this, the leader of the rabbits stopped and said to his **fellow-creatures**: "It is true we are timid, but here are animals more timid than we are. There's hope for us yet. Let's **return** home". And that is what they did.

Moral: Just as we are afraid of others, others are afraid of us.

Exercises :

A - Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

discuss : talk over

conclusion : result

approach : come near

return : go back

B- Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

among : در میان

colony : مجموعه/مستعمره

discuss : بحث کردن

trait : ویژه گی

conclusion : نتیجه

fear : ترس

doom : محکوم بودن

miserable : تیره روز

existence : وجود

misery : بدبختی

move : حرکت کردن

lake : دریاچه

frog : قورباغه

approach : نزدیک شدن

deep : عمیق

timid : ترسو

fellow : فلانی

creature : مخلوق

accordingly : براین اساس

return : بازگشتن

C – Answer the following questions :

۱= What did the rabbits decide to do to overcome their problem ?

۲= What did the frogs do when they saw the rabbits ?

۳= What did the leader of the rabbits tell the other rabbits when he saw frogs escape ?

۴= What is the moral point of the story ?



ترسوئی

خرگوش ها از ترسو ترین حیوانات به شمار می آیند.

روزی خرگوش های یک بیشه تصمیم گرفتند تا

درباره ی این خصوصیت خود صحبت کنند.

در پایان جلسه سرانجام به این نتیجه رسیدند که آنها هرگز نمی توانند از این خصلت خود یعنی "ترس"

رهایی یابند و تا ابد مجبور هستند در فلاکت و بدبختی به زندگی خود ادامه دهند.

براین اساس همگی تصمیم گرفتند تا خود را در آب غرق کنند و برای همیشه به این فلاکت پایان دهند.

یک روز آنها دستجمعی به سمت دریاچه ای که در نزدیکی بیشه آنها قرار داشت به راه افتادند تا تصمیم

خود را عملی کنند.

هنگامی که قورباغه های آن دریاچه متوجه هجوم خرگوش ها به آنجا شدند از وحشت به داخل دریاچه

پریده و خود را در عمق آب پنهان کردند.

بادیدن این منظره سردسته ی خرگوش ها به همراهانش گفت: "این درست است که ما ترسو هستیم اما

هستند حیواناتی که از ما ترسو تر باشند! هنوز برای ما جای امید هست! بیایید به خانه هایمان برگردیم."

و خرگوش ها همه به خانه هایشان بازگشتند.

پرسش ها :

۱ = خرگوش ها برای غلبه بر ترسشان چه تصمیمی گرفتند ؟

۲ = قورباغه ها با دیدن خرگوش ها چه کار کردند ؟

۳ = سردسته ی خرگوش ها با دیدن فرار قورباغه ها چه گفت ؟

۴ = نتیجه اخلاقی این داستان چیست ؟

نکته ی دستوری درس :

برای ساخت اسم مصدر پسوند **ing** به ریشه فعل اضافه می شود :

Eg : Seeing this , the leader of the rabbits



The Unseen Enemy

A *gnat*, **annoyed** with a lion, for *disturbing* its sleep with its *roaring*, *stung* the *beast* on its *snout*.

The lion *tried* to *crush* it with its *paws* but without *success*.
The *insect* *dodged* the cat's *claws* and stung it again on its face.
Elated by its *victory* over the king of beasts, the gnat turned to *gloat*.

But , there was a *web* in its *path*. It got caught in the web, and was *devoured* by the *spider*.

Moral: An insignificant foe is sometimes more dangerous than a mighty adversary because we're not on guard against it.

Exercises :

A – Pay attention to some of the synonym of the words in the passage :

annoy : bother	foe : enemy	dangerous : risky	mighty : powerful
path : way	devour : swallow	significant : important	try : attempt

B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

gnat : پشه	annoy : اذیت کردن	disturb : مزاحم شدن	roar : غرش کردن
sting : نیش زدن	beast : درنده	snout : پوزه	crush : له کردن
paw : پنجه	success : موفقیت	insect : حشره	dodge : جاخالی دادن
elate : سربلند	victory : پیروزی	mighty : قدرتمند	gloat : نگاه غضب آلود
web : تار عنکبوت	path : مسیر	devour : بلعیدن	spider : عنکبوت
significant : مهم	foe : دشمن	dangerous : خطرناک	adversary : رقیب
try : تلاش کردن	against : برضد	claw : چنگال	guard : آماده باش

C – Answer the following questions :

- ۱= How was the gnat annoyed with the lion ?
- ۲= What did the insect do with the lion's face ?
- ۳= What happened to the gnat itself ?
- ۴= What is the moral point of the story ?

دشمن پنهان



پشه ای که خوابش به خاطر خروپف یک شیر پریشان شده بود پوزه ی آن شیر را نیش زد .

شیر تنومند و خشمگین چند بار سعی کرد تا با پنجه های خود پشه را بگیرد و آن را در میان انگشتانش له کند اما

هر بار در انجام این کار ناموفق بود. یک بار دیگر پشه اما این بار صورت شیر را نیش زد و هنگامی که با زیرکی فراوان از چنگال او گریخت با حالتی غضب آلود نگاهی سرشار از غرور به شیر انداخت و دور شد. اما بر سر راه آن پشه تار عنکبوتی قرار داشت. پشه در آن تار عنکبوت به دام افتاد و لحظاتی بعد طعمه ی آن عنکبوت شد .

نتیجه اخلاقی : گاهی اوقات دشمنی را که ناچیز و کم اهمیت به شمار می آوریم خطرناک تر از یک دشمن قوی است چون ما خود را در مقابل او آماده نکرده ایم .

پرسش ها :

۱ = شیر چگونه به پشه آزار رسانده بود ؟

۲ = پشه با صورت شیر چه کرد ؟

۳ = سرانجام چه بلایی بر سر پشه آمد ؟

۴ = نکته ی اخلاقی این داستان چیست ؟

نکته های دستوری درس :

۱ = فعل در صورت قرار گرفتن بعد از حرف اضافه به شکل اسم مصدریه کار می رود :

Eg : A gnat, annoyed with a lion, for disturbing its sleep

۲ = یکی از روش های ساخت صفت از اسم افزودن پسوند y به آن است :

Eg : An insignificant foe is sometimes more dangerous than a mighty adversary

The Clever Sheep



One day a **wolf** cornered a sheep.
"You can't **escape**," said the wolf, **baring** his **teeth**.
"I know," said the sheep, **softly**.
"Please **grant** me a last **wish**. **Sing** a **song** so that I may **dance** one last time.'
"**Certainly**," said the wolf and **throwing** back his head began to **howl**.
Hearing him howl the farmer's dogs **rushed** to the **spot** and drove him away.

Moral: Don't attempt anything that is beyond your ability.

Exercises :

A – Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

escape : run away clever : smart certainly : surely attempt : try

B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

clever : باهوش	sheep : گوسفند	wolf : گرگ	teeth : دندانها
escape : فرار کردن	bare : عریان کردن	soft : نرم	grant : اعطا کردن
wish : آرزو	sing : آواز خواندن	song : آواز	dance : رقصیدن
certainly : حتما	throw : پرتاب کردن	howl : زوزه کشیدن	rush : یورش بردن
spot : محل	attempt : تلاش کردن	beyond : آنسوی	ability : توانایی

C – Answer the following questions :

۱= What did the wolf tell the sheep at the beginning of the story ?

۲= What wish did the sheep ask the wolf to grant him?

۳= How did the wolf grant the wish then ?

۴= How did the dogs know that the sheep was in danger ?

۵= What is the moral point of the story ?

گوسفند زیرک



روزی یک گرگ گوسفندی را در گوشه ای به دام انداخت .

گرگ پس از آنکه دندان هایش را به گوسفند نشان داد به او گفت :

"از دست من اصلاً نمی توانی فرار کنی!"

گوسفند با نرمی گفت :

" می دانم .اما از تو خواهش می کنم تا آخرین آرزوی من را برآورده کنی! آوازی بخوان تا من برای آخرین بار در عمر خود برقصم!"

گرگ گفت : " البته ! " و سپس سر خود را بلند کرد و به عقب برد و شروع به زوزه کشیدن کرد .
با شنیدن زوزه ی گرگ سگ های مزرعه به سرعت به آنجا آمدند و او را از آنجا فراری دادند .
نتیجه ی اخلاقی : هرگز به انجام کاری که تواناییش را نداری اقدام نکن .

پرسش ها :

۱ = در ابتدای داستان گرگ به گوسفند چه گفت ؟

۲ = گوسفند از گرگ تقاضای چه آرزویی را کرد ؟

۳ = گرگ چگونه آرزوی گوسفند را برآورده کرد ؟

۴ = سگ ها چگونه فهمیدند که گوسفند در خطر است ؟

۵ = نکته ی اخلاقی این داستان چیست ؟

نکته ی دستوری درس :

افعال با قاعده با دریافت پسوند ed در انتهای ریشه ی خود به شکل گذشته در می آیند:

Eg : One day a wolf cornered a ship.

The Foolish Donkey



An *idol*-maker had to *deliver* an idol to a customer. He placed it on his donkey's back and started on the *journey*. Now the idol-maker was *extremely skilled* at his job and this *particular* idol was one of the best he had made.

Whoever saw it, stopped to *bow* down and *pray*.

The donkey thought they were bowing to him.

He was *enormously pleased* and *flattered* and not wishing to go away from a place where he was held in such high *esteem*, came to an *abrupt* stop.

Nothing his master did would *induce* him to start walking again, and *finally* his master lifted the idol on to own head and *resumed* his journey.

The donkey stood where he was, head held high, and *braying sonorously* until he suddenly became aware that there was no one watching him.

The people were now *following* his master and bowing to the idol.

The donkey *realized* that his *pride* had clouded his *judgment* and feeling *ashamed* of himself, ran to rejoin his master.

Exercises :

A – Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

fool : crazy journey : trip extremely : perfectly particular : special
pleased : satisfied finally : at last follow : go after realize : find out

B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

foolish : احمق idol : بت deliver : تحویل دادن pride : غرور
journey : سفر extremely : کاملاً skilled : ماهر particular : ویژه
bow : تعظیم کردن pray : عبادت کردن enormous : عظیم pleased : خشنود
flatter : چاپلوسی کردن esteem : منزلت abrupt : ناگهانی judgement : قضاوت
induce : موجب شدن finally : سرانجام follow : دنبال کردن resume : ازسرگرفتن
bray : عرعر کردن sonorous : پرسروصدا ashamed : شرمنده realize : پی بردن

C – Answer the following questions :

١= Why did the donkey refuse to continue with his master ?

٢= How did he find out that he had misunderstood what was going on ?

الاغ بی خرد



روزی بت سازی بود که باید طبق وعده بتی را به مشتری خود تحویل می داد.

او بت را بر پشت الاغ خود قرار داد و به راه افتاد .

او بت سازی بود با تجربه و ماهر و این بت نیز از بهترین بت هایی بود که وی تا آن زمان ساخته بود.

در راه هرکس که آن بت را می دید مقابل آن خم شده و دست دعا به سوی آن بلند می کرد.

با دیدن این صحنه الاغ تصور کرد که رهگذران به او تعظیم می کنند.

همین باعث شد تا الاغ میلی سرشار از خودپسندی و غرور را در خود احساس کرده و دیگر تمایلی به ترک

مکانی که در آن به منزلتی اینگونه دست یافته بود نشان ندهد .

هر ترفندی که بت ساز در ترغیب او به حرکت کردن به کار برد بی فایده بود و سرانجام بت ساز آن بت

را بر سر خود گذاشت و به راه خود ادامه داد .

الاغ همان جا ایستاد سر خود را بالا گرفت و با صدای بلند شروع به عرعر کرد .

اما لحظاتی بعد پی برد که هیچکس به او توجهی نمی کند! او مردم را می دید که همه از پی ارباب او رفته

و به آن بت تعظیم می کنند !

آن هنگام الاغ پی برد که غرور و خودبینی او مانع از درک و قضاوت صحیح او شده است .

بنابراین با احساس شرم و پشیمانی نزد صاحبش بازگشت .

پرسش ها :

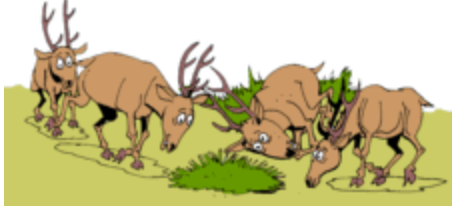
۱ = چرا الاغ از ادامه دادن راه با اربابش سرپیچی کرد ؟

۲ = چگونه الاغ پی برد که در قضاوت خود اشتباه کرده است ؟

نکته ی دستوری درس :

no باقرار گرفتن قبل از اسم کمیت آن اسم و به تبع آن خود جمله را منفی می کند.

Eg : he suddenly became aware that no one was watching him .



The Ailing Deer

A **sick stag** was **lying** in a corner, **helpless** and **weak**.

He was glad he had **collected enough** grass to last him through his period of illness.

But suddenly, to his **dismay**, he saw that some **friends** who had come to see him were **helping** themselves to the food.

"Please go away," he said. "My illness will not **kill** me but your **greed** certainly could."

Moral : Thoughtless friends are more harmful than enemies.

Exercises :

A – Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

collect : gather enough : sufficient enemy : foe sick : ill

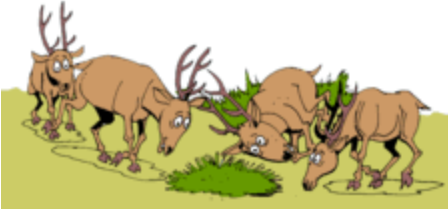
B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

ail : بیمار stag : گوزن نر helpless : درمانده deer : گوزن
sick : بیمار lie : درازکشیدن weak : ضعیف collect : جمع آوری کردن
enough : کافی dismay : وحشت زدگی kill : کشتن help oneself : پذیرایی از خود
greed : حرص thoughtless : بی فکر harmful : زیان آور friend : دوست

C – Answer the following questions :

- ۱= Why was the stag lying in the corner helpless and weak ?
- ۲= What had he done to last him through his period of illness ?
- ۳= What did the friends who had come to see him do ?
- ۴= What did he ask his friends to do ?
- ۵= What did he tell them after he asked so ?
- ۶= Why wasn't he pleased with his friends ?
- ۷= What is the moral point of the story ?

گوزن بیمار



گوزنی بیمار ضعیف و بی رمق در گوشه ای خوابیده بود .

اواز اینکه آذوقه ی کافی برای رفع نیازهایش در طول

دوره ی بیماری جمع آوری کرده بود شادمان بود .

روزی ناگهان با تعجب دوستانی را دید که به بهانه ی عیادت از او بر سر آذوقه اش رفته و

مشغول خوردن آن بودند .

گوزن بیمار با نگرانی فریاد زد : " لطفاً بروید ! این بیماری مرا از پای در نخواهد آورد اما

حرص شما یقیناً این کار را خواهد کرد ! "

نتیجه اخلاقی : دوستان بی فکر زیانبارتر از دشمنان هستند .

پرسش ها :

۱ = چرا گوزن ضعیف و بی رمق در گوشه ای خوابیده بود ؟

۲ = او برای گذران دوره ی بیماری خود چه کاری انجام داده بود ؟

۳ = دوستانی که به عیادت او آمده بودند چه کردند ؟

۴ = گوزن از دوستانش چه کاری را خواست تا انجام دهند ؟

۵ = بعد از این درخواست گوزن به آنها چه گفت ؟

۶ = چرا گوزن از دوستانش خشنود نبود ؟

۷ = نکته اخلاقی این داستان چیست ؟

نکته های دستوری درس :

۱ = زمان گذشته استمراری با همراهی was,were و شکل استمراری فعل اصلی ساخته می شود.

Eg : ... some friends who had come to see him were helping themselves with...

۲ = some به معنی "مقداری/ تعدادی" در جمله های مثبت به کار می رود.

Eg : ... to his dismay, he saw that some friends who had come

The Oil Lamp *Humbled*



An oil-lamp, **observing** how well it was **lighting up** the area around it, was filled with **pride**.

"**Even** the sun could not do better!" he **boasted**.

Just then the wind **started** to **blow** and the lamp went out.

"Next time you think of **comparing** yourself to the sun," said its **owner**, re-lighting it, "**remember** the sun doesn't have to be re-lit."

Moral : Pride brings shame .

Exercises :

A – Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

observe : see

start : begin

remember : recall

B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

humble : فروتنی کردن

observe : مشاهده کردن

light up : روشن کردن

shame : خجالت

pride : غرور

even : حتی

boast : خودستایی کردن

start : شروع کردن

remember : به یادآوردن

compare : مقایسه کردن

owner : مالک

blow : وزیدن

C – Answer the following questions :

۱= Why was the oil lamp filled with with pride ?

۲= What did it boast ?

۳= What happened to the oil lamp after that ?

۴= What advice did the owner give the oil lamp while re-lighting it ? ?

۵= What is the moral point of the story ?

شرمساری چراغ نفتی



یک چراغ نفتی هنگامی که دید محیط اطرافش را به خوبی روشن کرده است سرشار از غرور به خود بالید و گفت :
"حتی خورشید هم نمی تواند به خوبی من روشنایی بدهد!"
درست در همین لحظه بادی وزید و چراغ خاموش شد .
صاحب چراغ وقتی آن را دوباره روشن می کرد به او گفت :
" دفعه ی بعد که خودت را با خورشید مقایسه می کنی به یاد داشته باش که خورشید نیازی به دوباره روشن کردن ندارد!"
نتیجه اخلاقی : غرور شرمساری به همراه می آورد .

پرسش ها :

- ۱ = چرا چراغ نفتی احساس غرور کرد ؟
- ۲ = چراغ نفتی به چه چیزی میبالید ؟
- ۳ = بعد از آن چه اتفاقی برای او افتاد ؟
- ۴ = هنگام دوباره روشن کردن چراغ نفتی صاحب او چه پندی به او داد ؟
- ۵ = نکته ی اخلاقی این داستان چیست ؟

نکته های دستوری درس :

۱ = در صورت همسانی فاعل و مفعول از ضمیر انعکاسی self در جایگاه مفعول استفاده می شود.

Eg : Next time you think of comparing yourself to the sun

۲ = در افعال دو کلمه ای اگر کلمه دوم جز اضافه باشد آن اصطلاح جدانشدنی است.

Eg : lighting up the area around ~ Lighting it up

۳ = افعال دو کلمه ای که کلمه دومشان حرف اضافه است اصطلاح جدا نشدنی به شمار می آیند.

Eg : you think of comparing yourself ~ you think of it

The Foolish Dog

There was once a dog that used to run up quietly behind people and **bite** their **heels**.

Fed up of the **numerous complaints**, the owner tied a bell **around** the dog's neck so that the sound of the bell would **alert** people whenever the animal came near them.

The dog felt the bell was a **reward** of some **sort** and became extremely **conceited**, turning up his nose whenever he met other dogs on the **street**.

One day a **hound** brought him down to earth with some **plain** speaking and when the dog learnt why the bell had been put around his neck he **slunk** away in shame.

Moral: Sometimes what appears to be a clap on the back is actually a slap on the face.



Exercises :

A – Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

numerous : many

sort : kind

actually : really

B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

bite : گازگرفتن

heel : پاشنه

numerous : متعدد

complaint : شکایت

alert : هشیارکردن

reward : پاداش

sort : نوع

conceited : خودپسند

hound : سگ شکاری

plain : ساده

slink : حرکت دزدکی

around : اطراف

street : خیابان

clap : کف زدن

actually : درواقع

slap : سیلی

C – Answer the following questions :

۱= What would the dog of the story do to the people when it saw them ?

۲= Why did its owner tie a bell around its neck ?

۳= How did the dog feel after it had the belt on its neck ?

۴= What did the hound do to the dog ?

۵= What did the dog do when it learnt why the bell had been put around its neck ?

۶= What is the moral point of the story ?

سگ بی خرد



روزی سگی بود که عادت داشت بدون سر و صدا پشت سر مردم بدود
و از قفا پای آنها را گاز بگیرد .

مردم هم بارها از این رفتار سگ به صاحب اوشکایت کرده بودند .

سرانجام صاحب سگ قلاده ای را به گردن سگ بست تا وقتی که به طرف مردم می دوید آنها متوجه
نزدیک شدن او بشوند .

سگ که آن قلاده را جایزه ی کارها و رفتارهایش به شمار می آورد احساس غرور می کرد و در هنگام
دیدن هریک از هموعانش با افتخار پوزه ی خود را بالامی گرفت.

یک روز سگی شکاری او را به زمین زد و با سخنانی ملایم دلیل بستن قلاده بر گردن او را برایش
بیان کرد .

با دانستن این حقیقت آن سگ با شرمساری از آنجا دور شد .

نتیجه اخلاقی : گاهی اوقات آنچه که کف زدن به نظر می آید در واقع سیلی بر صورت است .

پرسش ها :

۱ = سگ این داستان با دیدن مردم با آنها چه می کرد ؟

۲ = چرا صاحب سگ بر گردن او قلاده بست ؟

۳ = سگ بعد از آنکه قلاده بر گردنش بسته شد چه احساسی داشت ؟

۴ = سگ شکاری با آن سگ چه کرد ؟

۵ = آن سگ وقتی به علت بسته شدن قلاده بر گردنش پی برد چه کرد ؟

۶ = نکته اخلاقی این داستان چیست ؟

نکته ی دستوری درس :

used to رویداد معمول فعل در زمان گذشته و قطع آن در زمان حال را نشان می دهد.

Eg : There was once a dog that used to run up

The Sea pleads helplessness

A *shipwrecked* man *struggled* mightily against the *waves* and was finally *cast ashore*, more dead than alive.

When finally he *regained consciousness*, he saw that the sea was as *calm* as a *pond*.

"How *deceitful* you are!" he *shouted* to the sea. "You *draw* men unto you *showing* your *peaceful side* but when they are in your *power* you *wreak fury* against them!"

The sea took the *form* of a woman to *defend* herself.



"*Blame* me not!" said the woman. "I'm always peaceful. It is the wind that *creates* waves and turns me into a *monster*."

Exercises :

A – Pay attention to the synonyms of some of the words in the passage :

shout : yell

draw : pull

power : force

form : shape

B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

plead : دفاع کردن

shipwrecked : کشتی غرق شده

struggle : مناظره کردن

wave : موج

cast : قرار گرفتن

shore : ساحل

gain : به دست آوردن

conscious : هوشیار

calm : آرام

pond : حوض

deceitful : فریبنده

shout : فریاد زدن

draw : کشیدن

show : نشان دادن

peace : آرامش

side : طرف

power : قدرت

wreak : انتقام گرفتن

fury : خشم

form : شکل

defend : دفاع کردن

blame : سرزنش کردن

create : ایجاد کردن

monster : هیولا

C – Answer the following questions :

۱= How was the shipwrecked man when he cast ashore ?

۲= How was the sea when he regained his consciousness ?

۳=What did he say to the sea when he saw that it was calm ?

۴=Why did the sea take the form of a woman ?

۵=How does the wind turn the sea into a monster ?

دفاع معصومانه دریا از خود

روزی غریقی نجات یافته از یک کشتی با زحمت فراوان خود را از میان امواج خروشان دریا به ساحل رساند و پس از آنکه به خشکی رسید از شدت خستگی بر روی شن ها به خواب رفت. پس از آنکه به هوش آمد با تعجب دید که دریا همانند برکه ای کوچک آرام و بی تلاطم است .



با دیدن این منظره او فریاد زد : " تو بسیار فریبکاری! چون با نشان دادن ظاهر آرام خود آدم ها را به سمت خود می کشانی و وقتی که آنها در چنگ قدرت تو قرار گرفتند با خشم آنها را درهم می کوبی!" با شنیدن این سخنان دریا برای دفاع خود را به شکل زن درآورد و گفت : "من را سرزنش نکن ! من همیشه آرام هستم . این باد است که امواج را به وجود می آورد و از من هیولا می سازد!"

پرسش ها :

- ۱ = وقتی غریق به خشکی رسید چه وضعی داشت ؟
- ۲ = وقتی که او به هوش آمد حالت دریا چگونه بود ؟
- ۳ = وقتی که غریق دریا را آرام و بدون تلاطم دید چه گفت ؟
- ۴ = چرا دریا خود را به شکل زن درآورد ؟
- ۵ = چگونه باد دریا را به هیولا تبدیل می کند ؟

نکته های دستوری درس :

۱ = more در ساخت صفات تفضیلی قبل از صفت قرار می گیرد.

Eg : ... was finally casted ashore, more dead than alive .

۲ = ful پسوندی است که با اتصال به اسم از آن صفتی با مفهوم "دارای" می سازد.

Eg : How deceitful you are !

Speedy Rabbit



A dog spotted a rabbit and started **chasing** him, but the rabbit got away.

Seeing this, a **goat** stopped to gloat.

"Too fast for you, wasn't he?" he **sneered**.

"Why are you **surprised**?" said the dog.

"I was chasing him for fun; he was running for his life."

Moral: Performance depends on motivation.

Exercises :

A – Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

speedy : fast

chase : run after

surprise : wonder

B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

speedy : سریع

rabbit : خرگوش

chase : دنبال کردن

goat : بز

sneer : پوزخند زدن

surprise : تعجب کردن

performance : اجراء

motivation : انگیزه

C – Answer the following questions :

۱= What did the dog do when it spotted the rabbit ?

۲= What did the rabbit do ?

۳= What did the goat tell the dog when it saw this ?

۴= What was the dog's reply ?

۵= What is the moral point of the story ?

خرگوش چابک



روزی یک سگ خرگوشی را دید و با سرعت او را دنبال کرد.

اما خرگوش که سریعتر از سگ می دوید از دست او فرار کرد

و به سرعت دور شد.

بزی که این ماجرا را تماشا می کرد پوزخندی زد و به سگ گفت :-

" آن خرگوش خیلی چابک تر از تو بود. اینطور نیست؟"

اما سگ پاسخ داد : "این که جای تعجب ندارد! من به جهت تفریح او را دنبال می کردم اما او

برای حفظ جانش از دست من می گریخت!"

نتیجه ی اخلاقی : عملکرد به انگیزه بستگی دارد .

پرسش ها :

۱ = با دیدن خرگوش سگ چه کرد ؟

۲ = عکس العمل خرگوش چه بود ؟

۳ = با دیدن ماجرا بزی به سگ چه گفت ؟

۴ = پاسخ سگ به بزی چه بود ؟

۵ = نکته اخلاقی این داستان چیست ؟

نکته های دستوری درس :

۱ = تشدید کننده **too** صفت یا قید را در حد انجام نشدن فعل تشدید می کند .

Eg : (It was) **too fast** for you (to catch) ...

۲ = شبه سوالات انکاری از یک فعل کمکی و یک ضمیر فاعلی تشکیل میشوند و شکل سوالی دارند:

الف: جمله ای که منفی است شبه جمله سوالی مثبت دارد.

Eg : It wasn't fast for you , **was it** ?

ب: جمله های مثبت شبه جمله سوالی منفی مبتدا به فعل کمکی دارند که با ادغام با **not** منفی شده است.

Eg : (It was) too fast for you, **wasn't it** ?

Running with *Herd*



A young deer said to his mother, “I’m larger than a dog and **swifter** and I have **horns** to defend myself with. Yet when a dog appears I run away with the others. I have **decided** not to run from dogs, in **future**.”
Just then they **heard** the **bark** of a dog.

The young deer was filled with **fear** and **forgetting** his **resolve**,
took to his heels along with his
mother and the **rest** of the herd.

Moral: Fear drives away Reason.

Exercises :

A - Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

herd : flock

swift : fast

decide : intend

B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

herd : گله

swift : سریع

horn : شاخ

decide : تصمیم گرفتن

future : آینده

hear : شنیدن

bark : پارس کردن

fear : ترس

forget : فراموش کردن

resolve : تصمیم

rest : بقیه

reason : دلیل

C – Answer the following questions :

۱= How did the young deer compare itself with a dog ?

۲= What did the young deer decide to do in future ?

۳= What happened to the young deer when it heard the bark of a dog ?

۴= What is the moral point of the story ?



دویدن با گله

روزی یک بچه گوزن به مادرش گفت : " من از سگ

قوی تر هستم چون هم بزرگترم هم سریعتر. تازه من

شاخ هم دارم ! امانمی دانم چرا وقتی که یک سگ

رامی بینم همراه با بقیه گوزن های گله فرار می کنم! از این به

بعد تصمیم گرفته ام هر وقت سگی را دیدم دیگر فرار نکنم !"

در همان لحظه صدای پارس سگی به گوش رسید.

گوزن جوان وحشت زده قول خود را فراموش کرد و همراه مادرش و بقیه ی گوزن ها پا به فرار گذاشت.

نتیجه ی اخلاقی : ترس استدلال را رد می کند .

پرسش ها :

۱ = گوزن جوان چگونه خود را با سگ مقایسه کرد ؟

۲ = او چه تصمیمی برای آینده گرفت ؟

۳ = هنگام شنیدن صدای پارس سگ چه حالتی در گوزن جوان پدید آمد ؟

۴ = نکته ی اخلاقی این داستان چیست ؟

نکته های دستوری درس :

۱ = در جمله های نقل قول مستقیم جمله ی قول بدون تغییر در بین علامت های "... " قرار می گیرد.

Eg : A young deer said to his mother, "I'm larger from dogs in future."

۲ = در ساخت زمان حال کامل ساده فعل های کمکی have,has قبل از صفت مفعولی قرار می گیرند.

Eg : I have decided not to run from dogs

۳ = حرف اضافه ی **than** در مقایسه ی صفت ها و قیدهای حالت به کار می رود.

Eg : I am larger than a dog

Pale Hunter



A man who wanted to be known as a *fearless* hunter *set out* to *bag* game.

He found the *tracks* of a lion and followed them till they disappeared in *stony ground*.

Just then, a *woodcutter* came by.

"Look here, my man," said the hunter *grandly*. "I was following a lion and have lost his tracks. Can you help me *find* them *again*?"

"There's no need to *look for* his tracks," said the woodcutter. "I'll take you to the lion himself."

The hunter turned pale.

"The lion!" he said, "no, no, just show me his tracks."

Moral: One who *pretends* to be what he is not is *soon exposed*.



Exercises :

A – Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

fearless : brave

look for : seek

pretend : show off

B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

pale : رنگ پریده

hunter : شکارچی

fearless : شجاع

set out : حرکت کردن

bag : شکار

track : رد پا

stony : سنگی

ground : زمین

grand : بزرگ

find : پیدا کردن

again : دوباره

woodcutter : هیزم شکن

pretend : وانمود کردن

soon : زود

exposed : رسوا

look for : جستجو کردن

C – Answer the following questions :

۱= How far did the man follow the tracks of the lion ?

۲= What did he ask the woodcutter ?

۳= What was the woodcutter's reply to the man ?

۴= What is the moral point of the story ?

شکارچی رنگ پریده



روزی یک شکارچی که می خواست شهرتش به عنوان یک یک شکارچی شجاع بر سر زبان ها بیفتد با تیرو کمان در پی شکار شیر به راه افتاد.

در راه او به رد پای شیری برخورد و آن را دنبال کرد اما بعد از مدتی آن رد پا در زمین های سخت و سنگی ناپدید شد. در همان لحظه هیزم شکنی از آنجا عبور می کرد.

با دیدن هیزم شکن شکارچی با لحنی تکبر آمیز گفت :

"بیا اینجا ببینم! من داشتم یک شیر را دنبال می کردم اما

رد پاهایش را گم کردم. آیا تو می توانی به من کمک کنی دوباره آن رد پاها را پیدا کنم؟"

هیزم شکن در جواب گفت: "نیازی نیست تا به دنبال رد پای شیر بگردی! من تو را پیش خود آن شیر می برم!"

باشنیدن این جمله شکارچی رنگ از چهره ی خود باخت و گفت: "شیر نه! فقط رد پای آن را به من نشان بده!"

نتیجه ی اخلاقی: هر کس به صفتی که در او نیست تظاهر کند به زودی رسوا می شود.

پرسش ها :

۱ = شکارچی تا کجا رد پای شیر را دنبال کرد ؟

۲ = او از هیزم شکن چه چیزی پرسید ؟

۳ = هیزم شکن چه پاسخی به شکارچی داد ؟

۴ = نکته ی اخلاقی این داستان چیست ؟

نکته ی دستوری درس :

در وجه مجهول مشتقات be و صفت مفعولی نقش فعل را دارند.

Eg : One who pretends to be what he is not is soon exposed .

Plane Truth

Two *travelers*, *seeking respite* from the *searing* heat of the midday sun, took *shelter* under a leafy tree.

They soon felt cool and *refreshed*.

“What sort of tree is this? Does it *produce edible* fruits?” asked one of the men to the other.

“It’s a plane tree,” said his *companion*. “Don’t *waste* your time looking for fruits. It produces neither *edible* fruits nor good wood. It’s one of the most useless trees around.”

“How can you say that when you’re *enjoying* my *shade* at this very *moment*?” *snapped* the tree.

Moral: Often, a person’s worst critics are those who have benefited the most from him.



Exercises :

A – Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

respite : rest

traveler : passenger

seek : look for

produce : make

B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

traveler : مسافر

seek : جستجو کردن

respite : استراحت

sear : پژمرده

shelter : سرپناه

refresh : سرحال شدن

produce : تولید کردن

edible : خوردنی

waste : تلف کردن

shade : سایه

enjoy : لذت بردن

companion : همراه

moment : لحظه

snap : سکوت را شکستن

critic : انتقاد

benefit : بهره بردن

C – Answer the following questions :

۱= What were the travelers seeking ?

۲= How did they feel after they took shelter under the tree ?

۳= What did one of the travelers ask his companion ?

۴= What answer was he given ?

۵= Why didn't the tree produce fruits ?

۶= What did the tree say to them when it heard their words ?

۷= What is the moral point of the story ?

حقیقت ساده



دو مسافر که در ظهر روزی گرم در زیر آفتاب سوزان به جستجوی سایه ای بودند تا بتوانند زیر آن استراحت کنند به درختی سبز و پر برگ رسیدند. یکی از آنها پس از استراحت و رفع خستگی به دیگری گفت:

"به نظر تو این چه جور درختی است؟ آیا میوه ی خوردنی هم می دهد؟"
و دوست او پاسخ داد: "این یک درخت بی فایده است. بی جهت وقت خودت را به دنبال میوه از آن تلف نکن! این درختی است که نه میوه ی خوردنی دارد و نه چوب آن خوب است. دراصل این یکی از بی مصرف ترین درخت هایی است که در این حوالی وجود دارد."
با شنیدن این جمله ها درخت سکوتش را شکست و گفت: "شما چطور به خودتان اجازه می دهید این حرف ها را بزنید آن هم درست هنگامی که در زیر این آفتاب سوزان در زیر سایه ی من استراحت کرده اید؟!"
نتیجه اخلاقی: مردم غالباً از کسی بدترین انتقادهای را می کنند که بیشترین بهره ها را از او برده اند.

پرسش ها :

۱ = آن دو مسافر به دنبال چه چیزی بودند ؟

۲ = آنها بعد از استراحت در زیر درخت چه احساسی داشتند ؟

۳ = مسافر چه چیزی از دوستش پرسید ؟

۴ = پاسخی که او دریافت کرد چه بود ؟

۵ = چرا آن درخت میوه ای نداشت ؟

۶ = درخت در پاسخ گفته های آن دو مسافر چه پاسخی داد ؟

۷ = نکته اخلاقی این داستان چیست ؟

نکته ی دستوری درس :

ساخت زمان حال استمراری با کاربرد am /is /are قبل از شکل استمراری فعل صورت می گیرد .

Eg : you are enjoying my shade at this very moment !

Monkey Business



A *monkey climbed* the roof of a house and *entertained* the people who had *gathered* below to *watch* it, with its *antics*.
After it had gone, an *ass* who *craved popularity* climbed the roof and tried to perform the same tricks.
In the *process*, it *dislodged* and broke several *tiles*.
The owner of the house was *furious*.
His *servants* went up, drove the ass down, and *beat* it black and blue.

Moral: Actions that *suit* others may not suit you. Be yourself !

Exercises :

A – Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

climb : go up ass : donkey entertain : amuse furious : angry

B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

business : کار climb : بالارفتن ass : الاغ entertain : سرگرم کردن
gather : جمع کردن antic : مسخره بازی crave : اشتیاق popularity : مردم پسندی
monket : میمون process : فرایند dislodge : راندن tile : کاشی
furious : خشمگین servant : خدمتکار beat : زدن suit : مناسب بودن

C – Answer the following questions :

- ۱= Where did the monkey climb ?
- ۲= Who did it entertain with its antics ?
- ۳= Why did the ass climb the roof ?
- ۴= What happened after it reached the roof ?
- ۵= How did the owner of the house feel ?
- ۶= What did he do to the ass then ?
- ۷= What is the moral point of the story ?



شیرین کاری میمون

روزی یک میمون ازبام خانه ای بالا رفت تا با شیرین کاری های خود مردمی که برای دیدن کارهایش به آنجا آمده بودند را سرگرم کند .
پس از آن که نمایش میمون تمام شد الاغی که آرزوی جلب توجه مردم را در سرداشت ازبام آن خانه بالا رفت و تلاش کرد تا شیرین کاری های میمون را انجام دهد. در این حین پایش لیز خورد و هنگام افتادن سنگفرش بام را خرد کرد.
این اتفاق صاحب خانه را به اندازه ای خشمگین کرد که خدمتکار خود را به پشت بام فرستاد تا با ضربات چوب الاغ را از آنجا پایین آورد.

نتیجه اخلاقی: آنچه که مناسب دیگران است ممکن است برای شما مناسب نباشد. خودتان باشید !

پرسش ها :

۱ = میمون از کجا بالا رفت ؟

۲ = میمون با شیرین کاری هایش چه کسانی را سرگرم کرد ؟

۳ = چرا الاغ از پشت بام بالا رفت ؟

۴ = بعد از آنکه الاغ به پشت بام رسید چه اتفاقی رخ داد ؟

۵ = صاحب خانه با دیدن آن اتفاق چه احساسی پیدا کرد ؟

۶ = او با الاغ چه کرد ؟

۷ = نکته اخلاقی این داستان چیست ؟

نکته های دستوری درس :

۱ = در ساخت زمان گذشته کامل ساده از فعل کمکی **had** همراه با صفت مفعولی استفاده می شود.

Eg : the people who had gathered to watch it

۲ = **several** یک صفت کمیتی است که همراه با اسم قابل شمارش در حالت جمع به کار می رود .

Eg : it dislodged and broke several tiles .

Last Boast



A ***fir*** tree said boastfully to the ***bramble bush*** growing in its shade:
“You are useless. Nobody wants you. I **am** everywhere used for roofs and houses. Men can’t do without me.”

“You’re so ***right***,” said the bramble. “Here’s a man coming to you with an ***axe***, right now. ***Farewell***.”

Moral: Pride comes before a *fall*.

Exercises :

A – Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

bramble : roseberry

right : true

farewell : good bye

B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

fir : صنوبر

bramble : تمشک

bush : بوته

grow : روییدن

right : درست

axe : تبر

farewell : خداحافظ

fall : افتادن

C – Answer the following questions :

١= How did the fir tree say its words ?

٢= What kind of bush did it speak to ?

٣= Where was the bush growing ?

٤= What did the tree tell the bush ?

٥= What did it say its wood was used for ?

٦= With what words did the bush agree with the tree ?

٧= Why was the man coming to the tree ?

٨= What is the moral point of the story ?

آخرین خودستایی



روزی یک درخت صنوبر با تکبر و غرور به بوته ی تمشکی که در زیر پای او روییده بود گفت:

"تو موجودی بی فایده و بی مصرف هستی! هیچ کس ترا نمی خواهد!

اما برعکس تو من در همه جا هستم! آدم ها در سقف خانه هایشان از چوب من استفاده می کنند!"

بوته ی تمشک با لبخند گفت: "حق با توست! چون می بینم که همین حالا یک نفر با تیر به طرف تو

می آید! خداحافظ دوست من!"

نتیجه اخلاقی: غرور قبل از سقوط می آید.

پرسش ها :

۱ = درخت صنوبر گفتارش را چگونه بیان کرد ؟

۲ = او با چه بوته ای صحبت می کرد ؟

۳ = بوته کجا روییده بود ؟

۴ = درخت به بوته چه گفت ؟

۵ = چوب درخت در چه مواردی کاربرد داشت ؟

۶ = با چه کلمه هایی بوته موافقت خود با درخت را بیان کرد ؟

۷ = چرا یک نفر به طرف درخت می آمد ؟

۸ = نکته اخلاقی این داستان چیست ؟

نکته ی دستوری درس :

با حذف ضمیر موصولی فاعلی و مشتقات be همراه آن از جمله موصولی گروه موصولی ساخته می شود.

Eg :...the bush which was growing in its shade... ~ ...the bush growing in its shade...

Hanging Together



The *cranes* were eating *grain* from his *field*, so the *farmer set a trap* and caught several of them. Among them was a *stork*.

“You can see I don’t *belong* here,” said the stork. “I’m a law-
abiding bird. Please let me go.”

You may well be what you *claim* to be,” said the farmer. “But I caught you along with these *robbers*, so you will have to hang with them.”

Moral: You are *judged* by the company you *keep*.

Exercises :

A – Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

field : farm

set : put

robber : thief

B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

hang : دار زدن

together : با همدیگر

crane : مرغ ماهیخوار

field : مزرعه

farmer : کشاورز

grain : دانه

set : گذاشتن

trap : دام

stork : لک لک

belong : تعلق داشتن

abide : پایبند

bird : پرنده

claim : ادعا کردن

robber : دزد

judge : قضاوت کردن

keep : نگه داشتن

C – Answer the following questions :

۱= How did the farmer catch several of the cranes ?

۲= What did the stork tell the farmer ?

۳= What was the farmer’s reply ?

۴= What is the moral point of the story ?

مجازات همراه با جمع



مزرعه ای بود که مرغ های ماهیخوار هر بار دستجمعی به آنجا رفته و محصول آن را می خوردند. روزی برای رهایی از این مشکل صاحب مزرعه دامی را پهن کرد و بسیاری از آنها را به دام انداخت.

در میان مرغ های ماهیخواری که به دام افتاده بودند یک لک لک هم بود.

لک لک به مزرعه دار گفت : " همانطور که می بینی من از این گروه نیستم . من پرنده ای هستم که به قانون

احترام می گذارم . لطفاً به من اجازه بده که بروم ."

مزرعه دار در جواب لک لک گفت : " این امکان وجود دارد که تو واقعا آنچه را که ادعا می کنی باشی اما

من تو را همراه با آن دزدها به دام انداختم ! بنابراین تو هم همراه با آنها مجازات خواهی شد ."

نتیجه اخلاقی : شما با توجه به دوستانتان مورد قضاوت قرار می گیرید .

پرسش ها :

۱ = مزرعه دار چگونه آن مرغ های ماهیخوار را به دام انداخت ؟

۲ = لک لک به مزرعه دار چه گفت ؟

۳ = پاسخ مزرعه دار به لک لک چه بود ؟

۴ = نکته اخلاقی این داستان چیست ؟

نکته های دستوری درس :

۱ = برای جمع بستن اسم های عام (باقاعده) قابل شمارش در انگلیسی پسوند "s" به آن ها افزوده می شود :

Eg : The cranes were eating grain from his field

۲ = در زمان مضارع ساده کاربرد افعال اصلی بعد از افعال کمکی معین به شکل ریشه فعل است .

Eg : You can see I don't

۳ = صورت کاربردی هر فعل بعد از let به شکل ریشه ی مصدری آن است .

Eg : Please let me go .

Fox in Cart



A fox, **observing** a fish cart coming, lay down and pretended to be dead.

The cart man, **tempted** by the idea of making some money by selling the fox's **fur**, **picked up** the **animal** by its **tail** and **flung** it into the back of the cart among the fish.

Then he resumed his journey. The fox ate his fill of the fish and **jumped** out of the cart.

A wolf saw him jumping out and asked him what he had been doing in it. The fox told him and also how he had got into it in the first place.

The wolf ran ahead of the cart and lay down in its **path**, pretending to be dead.

The cartman was **delighted** to find another animal to sell, but he found the animal too **heavy** to lift. So he **pushed** it into a **sack**, tied the sack to his cart and **dragged** it away.

Moral : What works for one may not work for another .

Exercises :

A – Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

observe : see fling : throw path : way delighted : pleased drag : draw

B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

fox : روباه	cart : گاری	observe : مشاهده کردن	tempt : فریفتن
fur : خز	animal : حیوان	tail : دم	pick up : برداشتن
fling : پرت کردن	jump : پریدن	path : مسیر	delighted : خشنود
heavy : سنگین	push : هل دادن	sack : کیسه	drag : کشیدن

C – Answer the following questions :

۱= What did the fox do when it saw the fish cart coming ?

۲= What did the fox do when the man flung it into the cart ?

۳= What did the man do with the wolf when he found it too heavy to lift ?

۴= What is the moral point of the story ?



روباهی در گاری

روزی روباهی یک گاری پر از ماهی را دید که به سمتی می رفت .

روباه بر سر راه گاری دراز کشید و وانمود کرد که مرده است .

با دیدن روباه گاریچی به این فکر افتاد تا با فروش پوست او پولی

به دست آورد. پس دم روباه را گرفت و او را به عقب گاری درکنار

ماهی ها انداخت و سپس به راهش ادامه داد.

روباه پس از آنکه شکم سیری از ماهی ها خورد از گاری بیرون پرید .

گرگی که او را در حال بیرون پریدن از گاری دیده بود پیش او رفت و ماجرا را از او پرسید .

روباه هم همه ی ماجرا و همچنین چگونگی رفتنش به داخل گاری را برای گرگ شرح داد .

با شنیدن این نقشه گرگ هم بر سر راه گاری رفت و آنجا دراز کشید و وانمود کرد که مرده است .

با دیدن گرگ مرده گاریچی که از یافتن حیوانی دیگر برای فروش خوشحال شده بود تصمیم گرفت تا او را نیز در کنار

ماهی ها جای دهد. اما گرگ بیش از اندازه سنگین بود . بنابر این او گرگ را در کیسه ای گذاشت . سپس کیسه را به

ته گاری گره زد و در حالی که آن را بر روی زمین می کشید به راه خود ادامه داد .

نتیجه اخلاقی : تدبیری که برای یک نفر موثر می افتد ممکن است برای دیگری موثر نباشد .

پرسش ها :

۱ = با دیدن گاری روباه چه کار کرد ؟

۲ = وقتی گاریچی روباه را در کنار ماهی ها انداخت روباه چه کاری انجام داد ؟

۳ = وقتی گاریچی دید که گرگ بیش از اندازه سنگین است با آن چه کرد ؟

۴ = نکته اخلاقی این داستان چیست ؟

نکته ی دستوری درس :

صورت ing یک فعل بعد از هر فعل حسی به این معنی است که آن فعل از میانه ی انجام شدنش درک شده است .

Eg : A wolf saw him jumping out



Foxy Rooster

A fox *sneaked* into a farm and *grabbed* a *prize* rooster. The farmer saw him and *raised* the *alarm* and he and his dogs started chasing the *thief*. The fox, *though* he was *holding* the rooster in his *mouth*, was running very fast.

"Get him! Get him!" shouted the farmer to his dogs.

"No!" *suddenly screamed* the rooster. "Don't come near me!"

"My master was *cruel* to me," *explained* the rooster to the fox. "Tell him to *stay away* from me." The fox was delighted. "He wants you to stay away from him!" he shouted at the farmer, in the process *releasing* his hold on the rooster.

The rooster flew up into a tree and stayed there till he was *rescued* by his master.

Moral: Think twice before you open your mouth to speak.

Exercises :

A – Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

foxy : tricky hold : keep explain : describe away : far rescue : save

B – Pay attention to the Persian equivalents of the words boldfaced :

foxy : حيله گر	rooster : خروس	sneak : آهسته رفتن	grab : گرفتن
prize : ممتاز	raise : بالا بردن	alarm : هشدار	thief : دزد
though : اما	hold : گرفتن	mouth : دهان	suddenly : ناگهان
scream : فریاد زدن	cruel : ستمگر	explain : شرح دادن	stay : ماندن
away : دور	release : رها کردن	rescue : نجات دادن	twice : دو بار

C – Answer the following questions :

۱= Why did the fox sneak into the farm ?

۲= What did the farmer do when he saw the fox grab the rooster ?

۳= What did the rooster ask the fox to do ?

۴= What happened when the fox opened its mouth ?

۵= What is the moral point of the story ?



خروس زیرک

روباهی داخل مزرعه ای شد و خروسی بزرگ را به دهان گرفت و گریخت.
با دیدن این منظره صاحب مزرعه شروع به فریاد کرد و همراه با سگ هایش
از پس گرگ شروع به دویدن کرد تا او را بگیرد .

اما گرگ با وجود آنکه خروس را به دهان داشت خیلی سریع می دوید .

صاحب مزرعه پی در پی به سگ هایش فریاد می زد : " او را بگیرید ! او را بگیرید ! "

اما ناگهان خروس فریاد زد : " نه ! به من نزدیک نشوید ! " و سپس به روباه گفت : " ارباب من نسبت به من خیلی
ستمگر است ! به او بگو به من نزدیک نشود ! "

از این گفته روباه خوشحال شد و با صدای بلند به مزرعه دار گفت : " او از شما می خواهد که به او نزدیک نشوید ! "
اما به محض آنکه روباه دهان خود را باز کرد خروس گریخت و بر روی شاخه ی درختی پرید و منتظر شد تا اربابش
او را نجات دهد .

نتیجه اخلاقی : قبل از آنکه لب برای سخن گفتن باز کنید خوب فکر کنید .

پرسش ها :

۱ = چرا روباه داخل مزرعه شد ؟

۲ = وقتی مزرعه دار دید که روباه خروس را گرفته است چه کار کرد ؟

۳ = خروس از روباه چه کاری را خواست تا انجام دهد ؟

۴ = وقتی روباه دهانش را باز کرد چه اتفاقی رخ داد ؟

۵ = نکته اخلاقی این داستان چیست ؟

نکته ی دستوری درس :

فعل امر با حذف علامت مصدری to از مصدر فعل اصلی به دست می آید و زمان آن حال ساده است .

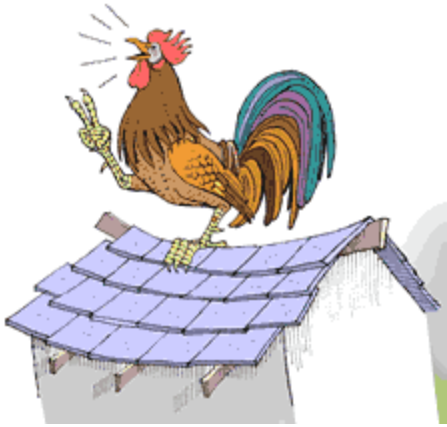
Eg : Tell him to stay away from me .

Defeated by Pride



Two roosters *fought* for *supremacy* in the farmyard.

Finally one was *vanquished* and he went and *hid* himself in a *corner* of the hen-house.



The *victor* flew up to the roof of the *barn* and began to *crow*,

“I’ve *won*, I’ve won!”

An *eagle* *swooped* down and

carried him away and the rooster that had been defeated suddenly found himself *unchallenged* master of the farmyard.

Moral: The enemy is often defeated by his own pride.

Exercises :

A – Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

vanquish : defeat

victor : winner

carry : take

B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

fight : جنگیدن

supremacy : برتری

vanquish : شکست دادن

hide : پنهان شدن

corner : گوشه

defeat : شکست دادن

victor : پیروز

barn : طویله

crow : بانگ زدن

win : برنده شدن

eagle : عقاب

swoop: پایین آمدن

carry : بردن

challenge : مبارزه

enemy : دشمن

own : مال خود

C – Answer the following questions :

۱= Why did the roosters fight ?

۲=What happened to the winner rooster ?

۳= What is the moral point of the story ?

مغلوب از غرور



دو خروس برای نشان دادن برتری خود بر دیگری در مزرعه با یکدیگر جنگ می کردند .

سرانجام یکی از آنها که شکست خورده بود به مرغانی رفت و خود را در گوشه ای از آن پنهان کرد .

خروس برنده بر بام مرغانی پرید و پی در پی فریاد زد :

" من پیروز شدم ! من پیروز شدم ! "

در همین هنگام عقابی با سرعت به پایین جهید و او را به چنگال گرفت و دور شد .

با دیدن این اتفاق خروس مغلوب به ناگاه خود را ارباب بی رقیب آن مزرعه یافت .

نتیجه اخلاقی : دشمن غالباً " به دست غرور خود شکست می خورد .

پرسش ها :

۱ = چرا خروس ها با یکدیگر جنگ کردند ؟

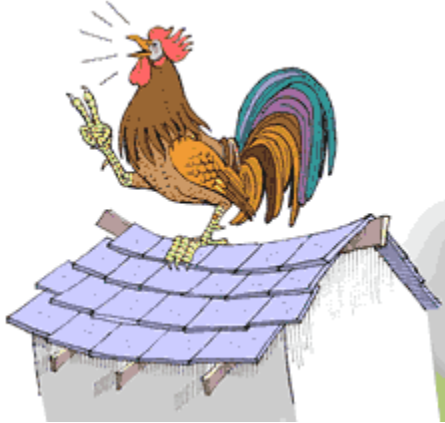
۲ = چه اتفاقی برای خروس برنده روی داد ؟

۳ = نکته اخلاقی این داستان چیست ؟

نکته ی دستوری درس :

جمله های موصولی از دسته جمله های پیرو به شمار می آیند که با داشتن یک ضمیر موصولی در ابتدای خود بعد از اسم مربوط به جمله ی اصلی (جمله پایه) قرار می گیرند . نقش دستوری ضمیر موصولی گفته شده مرتبط با نقش دستوری اسمی است که جمله ی موصولی برای توصیف یا شرح آن به کار می رود .

Eg : The rooster that had been defeated



Boar with Foresight



A **wild** boar was **rubbing** his **tusks** against a tree.

A fox **passing** by asked him what he was doing.

"My tusks are my **weapons**," said the boar. "I'm **sharpening** them."

"Why **waste** time sharpening your weapons when there's no danger in **sight**?" said the fox.

"You're being foolish."

Just then a hunter **appeared** on the **scene**.

Frightened by the boar's sharpened tusks, he turned on the fox **instead** and **shot** him dead.

Moral : Always be prepared.

Exercises :

A – Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

sight : scene

frightened : feared

prepared : ready

B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

boar : گراز

foresight : دور اندیشی

wild : وحشی

rub : مالیدن

tusk : دندان دراز

pass : عبور کردن

weapon : اسلحه

sharpen: تیزکردن

waste : تلف کردن

sight : منظره

appear : پدیدار شدن

scene : صحنه

frightened: وحشت زده

instead : به جای

shoot: شلیک کردن

prepared: آماده

C – Answer the following questions :

۱= What was the boar doing when the fox saw it ?

۲= Why did the fox think that the boar was wasting its time ?

۳= Why didn't the hunter shoot the boar ?

۴= What is the moral point of the story ?



گراز دوراندیش

روزی گرازی وحشی دندان هایش را به تنه ی درختی می سایید .
روباهی که از آن حوالی می گذشت علت این کار گراز را از او
پرسید . گراز پاسخ داد :

" دندان های من سلاح من هستند . دارم آنها را تیز می کنم . "

روباه گفت : " چرا وقت خودت را به تیز کردن سلاحت تلف می کنی در حالی که در این حوالی هیچ خطری دیده
نمی شود؟! تو داری حماقت می کنی ! "

در همین لحظه چهره ی یک شکارچی از دور نمایان شد . او با دیدن دندان های تیز گراز به وحشت افتاد . بنابر این
به جای گراز تفنگ خود را به سمت روباه نشانه رفت و او را شکار کرد .
نتیجه اخلاقی : همیشه باید آماده بود .

پرسش ها :

۱ = گراز در حال انجام دادن چه کاری بود که روباه او را دید ؟

۲ = چرا روباه فکر می کرد که گراز وقتش را تلف می کند ؟

۳ = چرا شکارچی گراز را شکار نکرد ؟

۴ = نتیجه اخلاقی این داستان چیست ؟

نکته های دستوری درس :

۱ = گروه های متممی گروه هایی هستند متمایز از گروه های اسمی در نقش مفعولی یا گروه های موصولی در نقش صفت.
این گروه ها مشتمل بر یک یا چند کلمه که دارای نقش اسم یا صفت هستند بوده و در امتداد گروه فعلی جمله قرار می گیرند.

Eg : He turned on the fox instead and shot him dead .

۲ = در صورت کاربرد مفعول های مستقیم و غیر مستقیم با ask مفعول غیر مستقیم بلافاصله بعد از ask قرار می گیرد.
فعل

Eg : A fox passing by asked him what he was doing .

A Cartload of Almonds



A *squirrel* joined the service of the King of the *Forest*. He did whatever work was given him, quickly and well. The lion became *fond* of him and *promised* to give him a cart full of almonds as *pension* when he *retired*.

The squirrel *envied* the other squirrels in the forest because of their *carefree* life. He longed to run up and down trees and *leap* from *branch* to branch like them but he could not leave the king's side and even if he could he had to move with *courtly dignity*.

He *consoled* himself with the thought that at the end of his *career*, he would *receive* a cart full of almonds, a *food* that few squirrels got to *taste* in their *lifetime*.

"They will envy me then," he would tell himself.

The years passed. The squirrel became old and then it was time for him to retire.

The king gave a *grand banquet* in his *honor* and at the end of it, *presented* him with a cart full of almonds as he had promised.

The squirrel had waited so long , but when he saw the almonds, he was *seized* with sadness. He realized they were of no use to him now. He had *lost* all his teeth.

Exercises :

A – Pay attention to the synonym of some of the words in the passage :

fond : interested

leap : jump

grand : big

present : gift

B – Pay attention to the Persian equivalent of the words boldfaced :

almond : بادام

squirrel : سنجاب

join : پیوستن

forest : جنگل

fond : علاقمند

promise : قول دادن

pension: پاداش بازنشستگی

retire : بازنشسته شدن

envy : حسرت خوردن

carefree : بی خیال

leap : جست زدن

branch : شاخه

dignity : مقام

console : دلداری دادن

career : دوره کار

receive : دریافت کردن

taste : چشیدن

lifetime : عمر

grand : بزرگ

banquet : ضیافت

honor : احترام

present : تقدیم کردن

courtly : با وقار

seize : گرفتن

C – Answer the following questions :

۱= Why did the lion promise to give the squirrel a pension when it retired ?

۲= Why wasn't the squirrel pleased with the present that the lion gave him ?



ارابه ای پر از بادام

سنجابی در خدمت سلطان جنگل درآمد . او همه ی وظایفی را که به او محول می شد به سرعت و به شکلی شایسته به انجام می رسانید .

همین باعث شد تا شیر از او خشنود شده و به او قول اهدای یک ارابه پر از بادام به عنوان پاداش خدمات در هنگام بازنشستگی را بدهد.

در طول دوران خدمت سنجاب به زندگی فارغ از مسئولیت سنجاب های دیگری که در آن جنگل زندگی می کردند غبطه می خورد . او هم مانند آنها از درخت ها بالا و پایین می رفت و از شاخه ای به شاخه ای دیگر می پرید اما هرگز اجازه نداشت از کنار شیر دور شود و حتی اگر این فرصت را هم پیدا می کرد مجبور بود در خدمت دیگر اشراف وابسته به او باقی بماند. سنجاب برای تسلی خاطر خود همواره این رویا را در ذهن خود مجسم می کرد که در پایان دوره ی کار ارابه ای پر از بادام را به عنوان پاداش خدمات دریافت خواهد کرد غذایی که تعداد اندکی از هموعانش در طول زندگی طعم آن را چشیده اند! او همواره به خود می گفت : " آن زمان آنها به من غبطه خواهند خورد! "

سال ها گذشت. سنجاب پیر شد و زمان بازنشسته شدنش فرا رسید. شیر به افتخار بازنشستگی او ضیافتی ترتیب داد و در پایان ضیافت ارابه ای پر از بادام همانگونه که قول داده بود را به سنجاب هدیه کرد .

سنجاب سال هادرا انتظار فرا رسیدن این زمان لحظه شماری کرده بود اما حالا که این زمان فرارسیده بود او احساسی آکنده از اندوه را در قلب خود احساس می کرد .

او پی برد که آن بادام ها دیگر هیچ لطفی برای او ندارند چون او همه ی دندان هایش را از دست داده بود !

پرسش ها :

۱ = چرا شیر به سنجاب قول داد تا در هنگام بازنشستگی سنجاب ارابه ای پر از بادام به او پاداش دهد ؟

۲ = چرا سنجاب از پاداشی که شیر به او داد خشنود نبود ؟

نکته ی دستوری درس :

صفت کمیتهی a few با بارمعنایی مثبت (تعدادی) و few با بارمعنایی منفی (تعداد کم) در جمله به کار می رود.

Eg : a food that few squirrels got to taste in their lifetime .